



کلمات نورانی ابا عبدالله الحسین علیه السلام با اصحاب در شب عاشورا

من به تحقیق اصحابی باوفاتر و نیکوتر از اصحاب خود سراغ ندارم و نه خویشاوندانی نیکوکارتر و با حمیت تر و پیوسته تر از اهل بیت و خویشاوندان خود نمی بینم...

خبرگزاری مهر- گروه دین و اندیشه: من به تحقیق اصحابی باوفاتر و نیکوتر از اصحاب خود سراغ ندارم و نه خویشاوندانی نیکوکارتر و با حمیت تر و پیوسته تر از اهل بیت و خویشاوندان خود نمی بینم، پس خدا خود از جانب من جزاء و پاداش شما را عطاء بفرماید. به گزارش خبرگزاری مهر، علامه حسین حسینی طهرانی در جلد اول کتاب انوارالملکوت می آورد در «ارشاد» مرحوم مفید رضوان الله علیه آورده است که: چون عصر تاسوعا حضرت ابا الفضل پیغام لشکر عمر بن سعد را که در آن، حضرت سیدالشهداء را مخیر نموده بودند بین تسلیم امر عبیدالله بن زیاد و بین مناجزه و مقاتله، برای حضرت آورد، حضرت فرمودند:

«ارجعْ إِلَيْهِمْ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى عُدْوَةٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ تَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَيُّي قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الاسْتِغْفَارِ».

«برگرد به سوی آنان شاید بتوانی يك امشبى را از آنان مهلت بخواهى تا ما بتوانيم شب را به نماز و دعا و استغفار به پیشگاه پروردگارمان بگذرانيم. خدا مى داند که من نماز برای او و تلاوت کتابش و دعا و استغفار را بسیار دوست مى دارم.»

چون حضرت ابا الفضل مهلت گرفت و مراجعت نمود، نزدیک شب بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام اصحاب را جمع نمود: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «قَدْ تَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ مَا يَقُولُ لَهُمْ وَ أَنَا إِذْ ذَاكَ مَرِيضٌ، فَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ:

أَتْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ التَّنَاءِ وَ أَحَمَدُهُ عَلَى السَّرَاءِ وَ الضَّرَاءِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أُمَدِّكَ عَلَى أَنْ كَرَّمْتَنَا بِالثُّبُوتِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَتَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفِيدَةً، فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ. أَمَّا بَعْدُ: فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا. أَلَا وَ إِنِّي لَأُظُنُّ يَوْمًا لَنَا [أَنَّهُ آخِرَ يَوْمٍ لَنَا] مِنْ هَؤُلَاءِ: أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا».

«امام سجاد زين العابدين عليه السلام می فرمایند: پس من خود را به خیمه اصحاب نزدیک کردم تا ببینم پدرم به آنان چه می گوید درحالیکه مریض بودم و در بستر افتاده بودم، پس شنیدم که به اصحاب چنین می فرماید:

بهترین دروهای خود را به پیشگاه خدای متعال عرضه می دارم، و او را در همه حال چه خلوت و چه جلوت مورد ستایش و تقدیس قرار می دهم. بار پروردگارا تو را ستایش می کنم بر اینکه ما را به نبوت گرامی داشتی و علم قرآن را در سینه ما قرار دادی و ما را در دین خود بصیر و فقیه گرداندی و برای ما گوش و چشم و قلب (فهم و بصیرت و اتصال به ذات خودت) را مقرر فرمودی، پس ما را از زمره شکرگزاران بر این نعمتها قرار بده.

اما بعد: من به تحقیق اصحابی باوفاتر و نیکوتر از اصحاب خود سراغ ندارم و نه خویشاوندانی نیکوکارتر و با حمیت تر و پیوسته تر از اهل بیت و خویشاوندان خود نمی بینم، پس خدا خود از جانب من جزاء و پاداش شما را عطاء بفرماید.

آگاه باشید که گمان من بر آن است که ما آخرین روز از عمر خود را با این دشمن سپری می نماییم، بدانید که من به شما اجازه خروج و ترك این سرزمین را می دهم. پس همگی از اینجا بروید و من هیچ تعهد و التزامی را بر گردن شما نسبت به خود قرار نمی دهم. از سیاهی شب بهره گیرید و همچون شتری راهوار به سمت و سوی اهل و دیار خود رهسپار شوید.»

«فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ أَبْنَاؤُهُ وَ بَنُو أَخِيهِ وَ ابْنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: لِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ لَتَبْقَى بَعْدَكَ! لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا أَبَدًا! بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَتْبَعَتْهُ الْجَمَاعَةُ عَلَيْهِ فَتَكَلَّمُوا بِمِثْلِهِ وَ نَحْوِهِ».

«در این هنگام برادران و فرزندان برادر و دو فرزند عبدالله بن جعفر به پدرم گفتند: آیا می خواهی که پس از تو زنده بمانیم؟ خدا هیچگاه ما را پس از تو زنده نگذارد، ابتداءً ابوالفضل العباس لب به این سخن گشود و بقیه اصحاب و خویشان از او متابعت نموده، این گونه پاسخ امام علیه السلام را دادند.»

«فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِي عَقِيلٍ! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَادْهَبُوا أَنْتُمْ فَقَدْ أَذَنْتُمْ لَكُمْ. فَقَالُوا: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا يَقُولُ النَّاسُ؟ يَقُولُونَ [تَقُولُ] إِنْ تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَسَيِّدَنَا وَبَنِي عُمُومَتِنَا حَبِيرَ الْأَعْمَامِ وَ لَمْ نَرَمْ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ مَعَهُمْ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُمْ بِسَيْفٍ وَ لَا نَدْرِي مَا صَنَعُوا. لَا وَ اللَّهِ! مَا تَفْعَلُ ذَلِكَ، وَ لَكِنْ تَفْدِيكَ بِأَنْفُسِنَا وَ أَمْوَالِنَا وَ أَهْلِينَا وَ نَقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرُدَّ مَوْرَدَكَ، فُقْبِحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ!»

«پس امام حسین علیه السلام روی به فرزندان عقیل نموده و فرمود: ای فرزندان عقیل! شهادت مسلم بن عقیل برای شما کافی است. بروید و من تعهد شما را از خود برداشتم، آنها گفتند: سبحان الله ما جواب مردم را چه بدهیم؟ مردم بگویند: ما بزرگ خود و آقا و مولای خود و پسر عموهای خود که مانند آنها وجود ندارد را رها نمودیم درحالیکه نه تیری بسوی دشمن پرتاب نمودیم و نه نیزه ای بر آنها وارد نمودیم و نه با شمشیر در مقام دفع آنان برآمدیم و ندانیم چه بر سر آنها آمده است. نه قسم به خدا هیچگاه این کار را نخواهیم کرد، ولیکن جان خود و مال و اهل و عیال خود را فدای تو می‌کنیم و دوشادوش تو با آنها به جنگ برمی‌خیزیم تا خدای متعال ما را به همانجا که تو را می‌برد برساند، سیاه باد روزگاری که بدون تو سپری نماییم.»

«و قَامَ إِلَيْهِ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ فَقَالَ: أَ تَحْنُ تُحْلِي عَنْكَ؟! وَ يَمَا تَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ؟! أَمَا [لَا] وَ اللَّهِ حَتَّى أَطْعَنَ فِي صُدُورِهِمْ بِرُمْحِي وَ أَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْفَنَّهُمْ بِالْحِجَارَةِ! وَ اللَّهِ لَا تُحْيِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفَظْنَا عَيَّةَ رَسُولِهِ [رَسُولِ اللَّهِ] فِيكَ! أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَيْ قَاتِلُ ثُمَّ أَحْيَيْ ثُمَّ أَحْرَقُ ثُمَّ أَحْيَيْ ثُمَّ أَذْرِي، يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً! مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ؛ وَ كَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا!»

«در این هنگام مسلم بن عوسجه برخاست و خطاب به حضرت عرض کرد: آیا می‌گویی از تو دست برداریم؟ در این صورت چه عذری را به پیشگاه خدای متعال نسبت به اداء حق تو بر ما می‌توانیم ارائه دهیم؟ قسم به خدا آنچنان در راه حمایت از تو پای فشاری خواهم کرد که تا نیزه های خود را در قلب این از خدا بیخبران وارد نکنم و تا شمشیر در دست دارم و زندگانی از آنان نستانم از پای نخواهم نشست، و اگر سلاح خود را از دست دادم حتی با سنگ با آنان به مقابله و نبرد برخوایم خاست. قسم به خدا هرگز تو را رها نخواهیم ساخت تا خدا بداند که ما پس از پیامبرش حریم او را در فقدان او حفظ نمودیم. قسم به خدا اگر بدانم که کشته خواهم شد، سپس زنده شوم، آنگاه مرا بسوزانند، باز زنده شوم، سپس بدنم را متلاشی و پراکنده سازند و این داستان تا هفتاد مرتبه تکرار گردد؛ دست از یاری تو برنخواهم داشت تا مرگ مرا دریابد. و چگونه به این کار رضایت ندهم، چرا که این مرگ فقط یکبار است، اما در عوض موجب سعادت و رستگاری ابدی و کرامت دائم نزد خدای تعالی خواهد بود.»

«و قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ: وَ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَيْ قَاتِلْتُ ثُمَّ تُشِرْتُ ثُمَّ قَتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ، وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلِ عَنْ تَفْسِكَ وَ عَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!»

«زهیر بن قین رحمة الله عليه برخاست و عرض کرد: قسم به خدا دوست داشتم ای کاش کشته می‌شدم و اجزاء بدنم منتشر و پراکنده می‌گردید، آنگاه دوباره کشته می‌شدم تا هزار بار، بلکه خدای متعال با این عمل تو را و این جوانان از اهل بیت را از کشته شدن محفوظ بدارد.»

«و تَكَلَّمَ جَمَاعَةُ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ يُشِيبُهُ بَعْضُهُ بَعْضًا فِي وَجْهِ وَاحِدٍ، فَجَزَاهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَبِيرًا وَ انصَرَفَ إِلَى مِصْرَ بِهِ.»

«سایر اصحاب نیز هر کدام به نوبه خود نظیر همین تعبیرها را خطاب به حضرت عرض نمودند، پس سید الشهداء برای آنان دعا فرمود و به خیمه خود بازگشت.»